

نمایشنامه پریا

بر اساس شعری از احمد شاملو

نوشته : نوید قاسمی

Navid_elec80@yahoo.com

اشخاص :

سبزپری

زرد پری

سرخ پری

احمد

عمو زنجیر باف

برندگان سیاه پوش

صحنه سیاه - افق در دور و شبی از یک شهر - آویز هایی از زنجیر و فانوسهایی خاموش -
صدای باد - موسیقی - صدای آشنای احمد شاملو - میخواند.

صدای قصه گو-

یکی بود یکی نبود ، زیر گنبد کبود ، لخت و عورتنگ غروب ، سه تا پری ...

حرف نیمه تمام قصه گو- صدای اوج موسیقی - نور ناگهانی - ورود ناگهانی احمد - جیغ سه
پری که در میان نشستند.

احمد- هوم! ... نه یکی ... نه دوتا ... سه تا فرشته یک جا!؟

این موقع شب سه تا دختر ، تک و تنها وسط بیابون خدا!؟

پریا ترسیده اند - دور هم جمع میشوند - زل می زنند به احمد - احمد کنجکاوانه نگاه میکند.

- از کجا اومدین شما؟ (ناگهان به سمت پریا حمله میبرد - پریا عقب میکشند و سعی

در پاسخگویی دارند)

نکنه دشمنین شما؟ اومدین جاسوسی کنین تو شهر ما ، یک کلاغ چهل کلاغ ،بیرین قلعه دیو ناغلا؟ ... یا شاید نه ! (تامل) *واستا بینم ... من تو رو قبلا ندیدم ؟* (سبز پری که ترسیده عقب میکشد) *توی بازار ، دکون حکیم باشی ، اومدی ترخون و نعنا ببری ؟ ... چادر گلی به سرا! ... چادرت کو؟! ... اما نه، اون خوشگل تر از تو بود . یه دونه خال سیا داشت زیر لب.*

همچنان خیره به احمد - بغض یکی میترکد و به دنبال او بقیه هم شروع به گریه و زاری میکنند.

احمد- (دستپاچه) *!!!... بابا شوخی کردم ... باورکنید اصلا... (پریا ساکت به احمد خیره میشوند و حرف او نیمه تمام میماند - احمد به قصد دلجویی جلو می آید) آره بابا ... آخه چرا گریه میکنین؟ شما هم خوشگلین !!* (پریا دوباره شروع به گریه و زاری میکنند - احمد پس میکشد) *ای بابا! ... چتونه این همه زار میزنین؟ من که هنوز بهتون دست نزدم! - آخه دردتون چیه؟ من که بتون حرف نزدم!*

زاری ها ادامه دارد - احمد، مضطرب، نگران ، در پی راه چاره ، چند قدم دور میچرخد - ناگهان گویی چیزی میبیند - خیز بر میدارد و یک شیشه شیر که تا به حال دیده نمی شد را بر می دارد

احمد- (در حالی که شیشه را تکان میدهد.) *نکنه گشنه تونه؟* (گریه پریا قطع شده و با عصبانیت به احمد خیره می شوند) *... شایدم تشنه تونه!!!*

برمیگردد و شیشه را سر جایش می گذارد و در همین موقع گریه ها شروع میشود .دوباره احمد در پی راه چاره دور میگردد و حرکات قبل را این بار با یک جفجغه که تا به حال دیده نمی شد انجام میدهد.

احمد- (در حالی که جفجغه را تکان میدهد) *نه عزیزم ... گریه نکن ، ببین بابا برات چی خریده!* (گریه پریا قطع شده با عصبانیت به احمد خیره میشوند - احمد دستپاچه) *خوب ... آره!* *می دونم شما سه تایین و این یه دونه است!* (برمی گردد و جفجغه را سر جایش میگذارد و در همین موقع گریه پریا دوباره شروع میشود)

احمد به سمت پریا می رود و یک دستمال سفید از جیب بیرون آورده و مثل یک جنتل من آن را تقدیم سبز پری میکند. سبز پری هم مثل یک مادماوزل اشکهای خود را پاک میکند و در یک حرکت غیر منتظره فیخ صداگذاری در دستمال می کند و بعد آن را به زرد پری می دهد که اوهم فیخ صداگذاری صورت میدهد و بعد دستمال را به سرخ پری می دهد که او نیز به تبعیت

از دیگران همین عمل را تکرار میکند و دست آخر آن را به احمد بر میگردداند - احمد بدون آنکه چیزی به روی مبارک بیاورد دستمال را تا زده ، داخل جیب قرار می دهد - لحظه ای سکوت همراه با لبخند ملیح احمد و باز هم صدای شیون پریا به آسمان می رود. - احمد کلافه سر جای خود مینشیند ، دست زیر چانه زده ، به فکر فرو می رود. گریه ها ادامه دارد و احمد همچنان در فکر است که ناگهان نعره ای بلند از روی خشم می کشد.

احمد -

وای!!!!!!!!!!!!!!!!!!!! ای... حالا هی زار می زنی . حالا هی زور می زنی . حالا هی حرفای ناجور می زنی .
چگونه آخه شما؟ / از کجا میان شما؟ / نکنه عاشق شدین؟ / در به در بی دل شدین؟ /
عقلتون رفته به باد؟ / دلتون هی زده داد؟ / ... یا شاید پول ندارین؟ / گلاب و گلابدون
ندارین؟ / پول سرخاب سفیداب / سکه ی طلای ناب / پول لپ سرختون / پول وسمه سرمه
تون / ... ندارین نون بیات؟ / خوب خودم می خرم برات / دیگه این غصه داره / زار و زار
گریه داره؟ / (با خودش) دزدی سر گردنه / دیگه شاخ و دم داره؟ /

گریه ها تمام شده - همگی خیره به احمد - پریا چشمهای پف کرده خود را می مالند - سکوت -
زرد پری هق هقی کوتاه میکند.

احمد - (عصبانی) بهع ... (سکوت) نکنه شدین روفوزه؟ / یه وری رفتین تو کوزه؟ / آدم دلش
می سوزه / چند ساله کنکور میدین؟ / تو کلاسا پول میدین؟ / شبا بیدار میمونین / روزا بیکار
میمونین؟ / یا شایدم بیکارین؟ / از هر چی درس بیزارین؟ / شایدم شدین لیسانسه /
برگشتین از فرانسه... / دنبال کار میگردین؟ / کار ندارین ، بی دردین؟ / (آرام) اگه که
شدین فراری / از خونه تون با گاری / قهر کردین با مامان جون / شده چشم بابا خون / ...
خوب دیگه فکر نداره ... / میکروفون و سه پایه / بهتر از هر چی کاره!!!

احمد بالفور پایه میکروفون را از یک گوشه صحنه به وسط می آورد - چراغها خاموش شده و
احمد در ضد نور قرار میگیرد به طوری که تنها سایه ای از او که به سبک خوانندگان جاز
ایستاده است دیده میشود. موسیقی با صدای تند گیتار برقی آغاز میشود... تماشاگران شاهد یک
کنسرت متالیکای واقعی هستند - کم کم صدای تنبک و داریه موسیقی متالیکا را همراهی میکند
(موسیقی تلفیقی) - احمد میخواند.

احمد-

بارون میاد جرجر
گم شده راه بندر
ساحل شب چه دوره
آبش سیا و شوره
ای خدا کشتی بفرست
آتیش بهشتی بفرست
جاده کهکشون کو
زهره آسمون کو
چراغ زهره سرده
تو سیاهیا می گرده
ای خدا روشنش کن
فانوس راه منش کن
گم شده راه بندر
بارون میاد جرجر.
بارون میاد جرجر
رو گنبد و رو منبر
لکلک پیر خسته
بالای منار نشستہ
"-لکلک ناز قندی"

یه چیزی بگم نخندی:
تو این هوای تاریک
دالون تنگ و باریک
وقتی که می پریدی
تو زهره رو ندیدی؟"

زردپری-

"-عجب بلایی بچه!
از کجا میایی بچه؟
نمیبینی خوابه جوجه م

حالش خرابه جوجه م
از بس که خورده غوره
تب داره مثل کوره
تو این بارون شرشر
هوا سیا زمین تر
تو این ابر پاره پاره
زهره چیکار داره؟
زهره خانم خوابیده
هیچکی اونو ندیده..."

احمد -

بارون میاد جرجر
رو پشت بون هاجر
هاجر عروسی داره
تاج خروسی داره
"- هاجرک ناز قندی
یه چیزی بگم نخندی:
وقتی حنا میداشتی
ابرو اتو بر میداشتی
زلفاتو وا می کردی
خالتو سیا می کردی
زهره نیومد تماشا؟
نکن اگه دیدی حاشا..."

سبز پری -

"- حوصله داری بچه
مگه تو بیکاری بچه؟
دومادو الان میارن
پرده رو ور میدارن

دسمو میدان به دسس
باید در رو بستش
نمی بینی کار دارم من؟
دل بی قرار دارم من؟
تو این هوای گریون
شر شر لوس بارون
که شب سحر نمی شه
زهره بدر همیشه ...

صدای موسیقی با صدای گریه و زاری سرخ پری که در کنجی از صحنه نشسته است قطع میشود. احمد عصبانی جلو صحنه و پشت به پریا چهارزانو می نشیند.

احمد- من که دیگه خسته شدم... تا خروسخون صبح هم دلتون خواست گریه کنین ... به من چه؟!

-سکوت طولانی-

سبز پری- شبای چله کوچیک / که تو کرسی چیک و چیک / تخمه میشکستیم و بارون میومد / صدایش تو ناودون می اومد / بی بی جون قصه می گفت / حرفای سر بسه می گفت
قصه سبز پری ، زرد پری ، بز روی بون ، قصه دختر شاه پریون ...

احمد- شماین اون پریا؟ اومدین دنیای ما / حالا هی حرص می خورین ، جوش می خورین ، غصه خاموش می خورین / که دنیا مون خال خالیه ، غصه و رنج خالیه؟

سبز پری- یادتونه بچه ها؟ ما بودیم تو کتابا بی بی جون می خوندمون ، برای دختر پسرا.

زرد پری- (به یاد می آورد) بی بی جون ... چیک چیک ناودون ... صدای بارون ...

سرخ پری- (نفس عمیقی می کشد) ... یادش به خیر.

احمد- (ناباور) .. راست راستی از تو قصه اومدین شما؟ دروغ می گین ... خالی بندا!

پریا گریه هاشونو فراموش می کنند: (خندان و رقص کنان)

سبز پری - بالا رفتیم دوغ بود.

زرد پری - قصه بی بیم دروغ بود.

سبز پری - پایین اومدیم ماست بود.

سرخ پری - قصه ما راست بود:

سبز پری - یکی بود یکی نبود...

زرد پری - زیر گنبد کبود ... لخت و عورتنگ غروب

سرخ پری - سه تا پری نشسته بود

سبز پری - گیسشون قد کمون رنگ شبق

زرد پری - از کمون بلن ترک.

سرخ پری - از شبق مشکی ترک.

احمد - (هنوز ناباور) روبروشون تو افق شهر غلامای اسیر. پشتشون سرد و سیا قلعه افسانه

پیر. از افق جیرینگ جیرینگ صدای زنجیر می اومد. از عقب از توی برج ناله شبگیر می

اومد.

هو هووی جغد در صدای باد - در قفل در کلیدی می چرخد - صدای قژ دار باز شدن در - زنجیر -

فریاد - گلوله - نور قرمز - وحشت و ترس - به هم خوردن بال کبوتر - قطره ای در آب می چکد.

- سکوت -

احمد - (نفس زنان و ترسان) دل من باز چونی می نالد. ای خدا، خون کدامین عاشق ... باز

در چاه چکید؟ (سکوت)

زرد پری - شب چه غمگنانه با شکوه است - وقتی که گلوله ها، آن را خالکوبی می کنند.

سرخ پری - شب ما چه با شکوه است - وقتی که تاریکی، شهر را متحد می کند.

سبز پری - شب ما چه غمگنانه با شکوه است - وقتی که فریاد و ستاره در آسمان گره می

خورند.

سرخ پری - آنان وام ندارند؟

احمد - به چه؟

سرخ پری - به مرگ ...

احمد - نه ... آنان به مرگ وام ندارند - آنان که زندگی را لا جرعه سر می کشند. آنان تا

آخرین گلوله می جنگند و با آخرین گلوله می میرند.

سبز پری - و بنگر، بنگر به دیبان پلید که مثل آب، مثل آب خوردنی، اختران تشنه را به

چاههای خشک می کشند.

سرخی صحنه می رود.

احمد - دنیای ما قصه نبود / پیغوم سر بسه نبود. (بلند) دنیای ما عیونه / هر کی می خواد بدونه: / دنیای ما خار داره / بیابوناش مار داره / هر کی باهاش کار داره / دلش خبر دار داره! / دنیای ما بزرگه / پراز شغال و گرگه!

سبز پری - دنیای ما ...

پریا با هم - هی هی هی!

- عقب آتیش ...

- لی لی لی!

- آتیش می خوای ...

- بالا ترک.

- تا کف پات ...

- ترک ترک.

احمد - خوب پریای قصه / مرغای پر شیکسه / آبتون نبود ، دونتون نبود ، چایی و قلیونتون نبود؟ / کی بتون گفت که بیاین دنیای ما؟ دنیای واویلای ما؟ / قلعه قصه تونو ول بکنین ، کارتو نو مشکل بکنین؟

سبز پری - قلعه قصه ما دیگه آخه قلعه نبود! قصه هاش قصه نبود...

زرد پری - قصه های قلعه مون ، ته کشید ، خورد کف دیگ!

سرخ پری - دیگه توش صفا نبود ، دیگه مهر و وفا نبود... عنکبوت، کنج دیوار قلعه مون لونه می ساخت / مارمولک ، تو پستومون خونه می ساخت ...

سبز پری - ننه شهرزاد قصه گو، دوست نداشت هزار و یک شب دیگه ، برامون قصه بگه / کدو کدو قل قله زن ، دیگه خوب قل نمی خورد.

زرد پری - دیگه هیچ مجنوننی عاشق نمی شد / دیگه اصلا لیلی نبود...

سرخ پری - دیگه بازوی رستم اون زورو نداشت / دیگه شب تو سر خیال روزو نداشت ...

سبز پری - دیو اومد تو قلعه مون / شب و رنج و تاریکی باهاش اومد تو قصه مون.

زرد پری - دیگه شب صب نمیشد / تاریکی نور نمی شد...

سرخ پری - (می خندد) واسه اومدن صبح ... خروسو سر بریدیم!

سبز پری - نمی دونستیم که سحر .. باصدای خروس از خواب پا می شه !!

زردپری- دیگه ما خسته شدیم / مرغ پر بسته شدیم ... پاشدیم یواشکی / تو شب و تو تاریکی / پا گذاشتیم توی راه / اومدیم شهر شما ...
سبز پری - نمی دونستیم که خروس شهر شما هم ... شده قربونی صبح!

احمد- شب دیگه صب نمی شه / شب ما یلدا شده / ماه دیگه بدر نمی شه / ابر نحس تاریکی، داره تیره تر می شه ... دیگه توی کوچه های شهرمون ، ساز و آواز نداریم: جیرینگ جیرینگ صدای زنجیر تو کوچه ست.
...میشنوین؟ - غل و زنجیرای گرون ، به پای مردمومون - مردامون برده شدن ... زنامون کنیز شدن ... بچه ها بی چیز شدن ...

صدای فریاد مردی از دور - سکوت - رگبار گلوله - نور سرخ - فرار - ترس - کمین - صدای پا که به سرعت نزدیک می شود - رگبار دوباره گلوله ها- صدای افتادن مردی به روی زمین و به دنبال آن کاغذهایی که از بالا مثل برف به روی صحنه پخش می شوند - تنها صدای بازی کاغذ با هواست که شنیده می شود و نور سرخ می رود. احمد مات و مبهوت نظاره گر کاغذهاست . کاغذ ها که به روی زمین می نشینند ، این توت قرمز است که به سر و روی احمد می ریزد . گویی یکی بالای درخت ، شاتوت ها را می تکاند.

احمد- داداش ... تویی اون بالا؟!

همچنان شاتوت است که سر و صورت احمد را قرمز می کند.

احمد- (یواشکی، در حالی که حواسش به دور و اطراف است) تو این قرق شبونه ... اومدی بیرون دیوونه؟! ... د بیا پایین تا نیومدم ... استغفرالله ... پیرهنت چرا خونیه ! (میخندد) نیگا کن نیگا کن ، ببین پیرهنشو چیکار کرده! ... د نتکون ... بیا پایین ، بالاتر نرو بچه ! // مگه نمی گم نرو ... لا اله الا الله ! د میافتی پایین ! ... باز رفته شاتوت خورده ، از توی باغ مردم! مگه صد بار نگفتم پا نذار روی هر دم؟! زبون درازی نکن ! با تله بازی نکن! حرف دو پهلو نزن / پهلو به جادو نزن / نیاد صدای حرفت / صدای حرف تلخت / نگی که قحط گندمه / گشنگی مال مردمه / نگی که مرگ فراوونه / زندگی اینجا ارزونه حرفای سر بسه نگی / آسه بری آسه بیای ، که د بیه ساخت نزنه / لقد به طاقت نزنه / تو شهر کلاغ فراوونه / تو هر سوراخی پنهونه // اگه کلاغا بدونن / دیوو خبردار می کنن / دیوه میاد سراغت / زهر میریزه تو آشت!

سکوت - انتظار

احمد- داداش؟! ... داداشی؟! چرا جواب نمی دی؟ ... کجارتی؟! ... بازیت گرفته بچه؟ ...
بیا پایین حوصله ندارم... بیا اقلا این شاتوتا که تکوندی باهم بخوریم ...
احمد شروع به جمع کردن شاتوتها از روی زمین می کند.

احمد- (کم کم نگران) داداش؟! ... داداشی؟ ... داداش؟! (فریاد می زند) داداش؟؟؟
شاتوت هایی که جمع کرده از دستانش به روی زمین می ریزند. احمد نالان در مرکز صحنه
می نشیند.

سکوت

احمد- سخن نگفت / سر افراز دندان خشم بر جگر خسته بسفت و رفت ... سخن بگو! مرغ
سکوت ، جوجه مرگی فجیع را / در آشیان به بیضه نشسته ست! سخن نگفت / چو خورشید
از تیرگی بر آمد و در خون نشست و رفت ... سخن نگفت / ستاره بود / یک دم در این ظلام
درخشید و جست و رفت ... سخن نگفت / بنفشه بود / گل داد و / مژده داد : زمستان
شکست! " و رفت ...

موسیقی محزون- احمد سر در گریان - پریا شروع به حرکات گهواره وار می کنند.
پریا با هم -

لالا لالا گل بادوم / بخواب آروم بخواب آروم
بخواب آروم گل پونه / دنیا اینجور نمی مونه
گل عمرت نشه پرپر / بترس از چرخ بازیگر
که صد تا پیچ و خم داره / تو رو راحت نمیداره
لالا لالا که شب تاره / نخوابیدن خطر داره
لولو پشت در خونه / تو رو میخواد بترسونه
بخواب آروم گل پونه / دنیا اینجور نمی مونه
زموننه مثل زندونه / دل زندونیا خونه
تترس از بازی گردون / داداش پیش تو می مونه
لالا لالا که شب تاره / نخوابیدن خطر داره ...

احمد سر به زانو دارد و همچنان غمگین و گریان - پریا مبهوت و شوکه از واقعه رخ داده به
احمد زل زده اند. اعلامیه های پخش شده روی سن توجه سبز پری را به خود جلب می کند.
یکی را برداشته و شروع به خواندن می کند.

سبز پری -

تو این قحطی،

چراغون کردن دشت و بیابون که برامون نون نمیاره ،
به حرف گربه که از آسمون بارون نمی باره!
دیگه پنهون نمی مونه نشون فقرمون تو این شب عریون،
دیگه پنهون نمی مونه به زیر لکه ابر آفتابمون،
رسیده وقت اونکه کم کنه، شب سایه شو کم کم.

زرد پری - (او هم کاغذی برداشته است)

آره نصفه شبه ، تا روشنی راه درازی نیس.
ولی از غصه هامون ، قصه ها باقیس .
چرا شب پشت شیشه باز کمین کرده؟
چرا همسایه از همسایه می ترسه؟
آخه تنها تو این شب، زندگی رنجه

سرخ پری -

اگه دورون بگرده ، بشکنه دیواره زندون ،
بنفشه پا بگیره توی دشتستون
اگه لال عباسیمون، گل بیاره بر لب ایوون،
دیگه غصه نمی مونه
دیگه گل می کنه ، شادی
بیابون میشه آبادی!

احمد به خود می آید - در پی انتقام بر می خیزد...

احمد -

پر می کنندمان

سر می زندمان (اعلامیه های پخش شده را جمع می کند)

از راست می زند

از چپ هزار تیر به افسون می افکنند

سهراب می کشند

در بزم باده خون سیاوش می خورند

غم غم ،ستم ستم

(دستمالی قرمز از کمر بیرون می آورد و به سبز پری می دهد تا سربند او کند...)

اینک چه بایدم؟

جز جنگ ناگزیر

از بهر آشتی؟

(بر می گردد تا سر بند او را ببندند)

پا می نهم در آتش و سر می دهم سرود

چشم انتظار آنکه بیاید به یآوری.

موزیک بلند- حرکات موزون- بردگان سیاه پوش یکی یکی وارد می شوند و احمد را همراهی می کنند. صدای موزیک در اوج با ورود ناگهانی پیرمردی بد اخلاق قطع می شود. همگی به گوشه ها می روند به جز احمد که بی ترس در مرکز ایستاده است.

عمو زنجیر باف-

آها.. آها... نور می بینم... نور تو بیابون می بینم.

پریا نیز با دیدن ترس بردگان به کنجی می خزند.

-مگه امشب قرق نبود ... بیابون پر ز گرگ نبود؟! -

کور شین و دور شین همه تون... زنده به گور شین همه تون!

چرخه در میدان می زند... احمد از جای خود تکان نمی خورد. عمو زنجیر باف با یک زنجیر در دست به قصد شکار پریا جلو می رود- اما آنها جا خالی می کنند.

- اوهو.. اوهو.. ورپریده! انگاری زنجیر ندیده. (تغییر لحن)

چرا از من میترسین؟ (با ریشخند) ... نکنه شما بلرزین ... (یک قدم پیش یک قدم پس) ... امشب تو شهر چراغونه ، حاکم باشی یه مهمونه . مهمون دیونا غلا .. خوشش میاد از برده ها! (حمله ای دیگر و قدمی بیشتر- احمد به خود می آید و سپر بالای پریا می شود- با هم می چرخند و میدان گرمی می کنند .)

عمو زنجیر باف-

گرگم و برده می برم!

پریا با هم -
چوپون دارم نمی زارم!
عمو زنجیر باف -
گرگم و برده می برم!
پریا باهم -
چوپون دارم نمی زارم!

در همین حین سیاهپوشان نیز در انتهای سن به چرخشهایی هماهنگ می پردازند- گویی همگی در کمینند.

عمو زنجیر باف -
دندون من تیز تره ...
پریا باهم - (دندانهایشان را نشان می دهند)
مال ماها که تمیز تره.
عمو زنجیر باف -
دندون من تیز تره ...
سرخ پری - (با شیطنت)
زود بکشش کرم نزنه ...
عمو زنجیر باف - (خشمگینتر)
دندون من تیز تره ...
سبز پری -
کله پاچه اش لذیذ تره!!

عمو زنجیر باف که دیگر جوش آورده حمله می برد و پریا به هر سو پراکنده می شوند و او را به دنبال خود سر در گم می کنند و عمو زنجیر باف احمد را در مقابل خود می بیند- تا این موقع سیاه پوشان حلقه ای به دور سن زده اند و به دور عمو به آرامی می چرخند. پریا نیز به آنان می پیوندند. با افزایش ریتم موسیقی سرعت چرخش حلقه سیاه پوشان نیز بیشتر می شود- عمو زنجیر باف در میانه نظاره گر است. صدای اوج موسیقی و بعد سکوت و سکون همگی.

احمد - (با شیطنت)
عمو زنجیر باف !?

عمو زنجیر باف - (گیج و مبهوت)

بله؟!

پریا و برده ها -

زنجیر منو بافتی؟

(در تمام طول این بازی با هر کلام ، با یک قدم ، می چرخند و به عمو زنجیر باف در مرکز حلقه نزدیکتر می شوند.)

عمو زنجیر باف -

بله!

پریا و برده ها -

پشت کوه انداختی؟!

عمو زنجیر باف -

بله!

پریا و برده ها -

بابا اومده ...

عمو زنجیر باف - (مشتاق)

چی چی آورده؟

پریا و برده ها -

نخود چی کیشمیش.

عمو زنجیر باف -

با صدای چی؟

زرد پری - (متعجب)

با صدای چی؟!

یکی از برده ها -

با صدای مورچه! ... (قهقهه جمع)

همگی نزدیکتر می شوند و دستان هم را گرفته شروع به چرخیدن رقص وار دور عمو می کنند.

پریا -

حمومک مورچه داره ...

بردگان -

بشین و پاشو در میاره.

پریا-

قفل و صندوقچه داره...

بردگان-

بشین و پاشو در میاره.

همین چهار بیت را ادامه می دهند و مانند صدای قطار تند تر می کنند. با صدای فریاد عمو زنجیر باف نور صحنه می رود.

صحنه بعد همان صحنه اولیه است - یعنی پریا زار و گریون روی سکو کنا رهم کز کردن - احمد وارد می شود.

احمد-

پریای نازنین

چه تونه زار میزنین؟

توی این صحرای دور

توی این تنگ غروب

نمی گین برف میاد؟

نمی گین بارون میاد؟

نمی گین گرگه میاد می خوردتون؟

نمی گین دیبه میاد یه لغمه خام میکندتون

نمی ترسین پریا؟

نمیاین به شهر ما؟

(می نشیند و نظاره گر پریا ست)

پریا گشنه تونه؟

پریا تشنه تونه؟

پریا خسته شدین؟

مرغ پر بسته شدین؟

چیه این های هایتون

گریه تون وای وایتون؟

(هیچ جوابی از پریا نمی شنود- صدای ساز و دهل از فاصله ای دور به گوش می رسد)

امشب تو شهر چراغونه
خونه دیا داغونه
مردم ده مهمون مان
با دانب و دمب به شهر میان
داریه و دمبک می زرن
می رقصن و می رقصونن
غنچه خندون می ریزن
نقل بیابون می ریزن
های می کشن
هوی می کشن

صدا نزدیک می شود -
تک خوان - عید مردماس
جمع خوان - دیب گله داره
- دنیا مال ماس
- دیب گله داره
- سفیدی پادشاس
- دیب گله داره
- سیاهی رو سیاس
- دیب گله داره

جمعیت وارد می شود - خندان و رقص کنان - با دیدن پریا سکوت حاکم می شود.

احمد -

پریا! دیگه توک روز شیکسه
درای قلعه بسته
اگه تا زوده بلند شین
سوار اسب من شین
می رسیم به شهر مردم (سکوت)
ببینین صداس میاد

جینگ و جینگ

ریختن زنجیر برده هاش میاد

آره! زنجیرای گرون

حلقه به حلقه لابه لا

می ریزن ز دست و پا

پوسیدن پاره میشن

دیبا بیچاره میشن

سربه جنگل بزارن...

جمع خوان - جنگلو خارزار می بینن

- سر به صحرا بزارن...

- کویر و نمکزار می بینن

احمد -

عوضش تو شهر ما... آخ نمی دونین پریا

در برجا وا می شن

برده دارا رسوا می شن

غلوما آزاد می شن

ویرونه ها آباد می شن

هر کی که غصه داره

غمشو زمین میزاره

قالی میشن حصیرا

آزاد میشن اسیرا

یکی از جمع -

اسیرا کینه دارن (داسی از کمر خود بر می دارد) داسشونو ور می دارن... سیل میشن

جمع خوان - شر شر شر

تک خوان - آتیش می شن ...

جمع خوان - گر گر گر

همگی با هم شروع به رقصیدن و چرخیدن می کنند.

- تو قلب شب که بد گله

آتیش بازی چه خوشگله

آتیش آتیش چه خوبه

حالام تنگ غروبه

چیزی به شب نمونده

به سوز تب نمونده

به جستن و واجستن

تو حوض نقره جستن

احمد-

پریا بسه دیگه های هایتون

گریه تون وای وایتون!

پریا شروع به انجام حرکاتی متناسب با کلمات می کنند:

سبز پری-جادو بودم

زرد پری-دود شدم

سرخ پری-بالا رفتم

سبز پری-تار شدم

زرد پری-پایین اومدم

سرخ پری-پود شدم

سبز پری-پیر شدم، گریه شدم

زرد پری-جوون شدم، خنده شدم

سرخ پری-خان شدم، بنده شدم

سبز پری-خروس سرکنده شدم

زرد پری-میوه شدم، هسته شدم

سرخ پری-انار سر بسته شدم

سبز پری-امید شدم، یاس شدم

زرد پری-ستاره نحس شدم

سرخ پری-شرابه رو سر کشیدم

سبز پری-پاشنه رو ور کشیدم
زرد پری-زدم به دریا تر شدم، از اون ورش به در شدم
سرخ پری-دویدم و دویدم بالای کوه رسیدم...

پریا به جمع ملحق می شوند

سرخ پری- (رو به تما شاپیان - با ریتمی آرامتر) اون ور کوه ساز می زدن
همپای آواز می زدن:

جمع خوان-

دلنگ دلنگ! شاد شدیم

از ستم آزاد شدیم

خورشید خانوم آفتاب کرد

کلی برنج تو آب کرد

خورشید خانوم! بفرمایین!

از اون بالا بیاین پایین!

ما ظلمو نفله کردیم.

آزادی رو قبله کردیم.

از وقتی خلق پا شد.

زندگی مال ما شد.

از شادی سیر نمی شیم.

دیگه اسیر نمی شیم.

برده ها یکی یکی خارج می شوند

ها جستم و واجستم

تو حوض نقره جستم

سیب طلا رو چیدیم

سه تا از سیاهپوشان در حین خروج سه سیب برای سه پری می اندازند.

به خونمون رسیدیم.

سیب طلا رو چیدیم

به خونمون رسیدیم...

صدا آرام آرام دور می شود.. فقط پریا مانده اند و سیب های در دستشان.

سبز پری - بالا رفتیم دوغ بود

زرد پری - قصه بی بیم دروغ بود

سبز پری - پایین اومدیم ماست بود

سرخ پری - قصه ما راست بود

باهم -

قصه ما به سر رسید

کلاغه به خونش نرسید

هاچین و واچین

زنجیر و ورچین!

تموم شد

نوشتار اولیه: ۸۱/۷/۱۳

باز نویسی: ۸۱/۱۱/۱۱

Navid_elec8@yahoo.com

نوید قاسمی